



خسروشاهی راه می افتادیم توی خیابان‌ها و تا ساعت ۱ و ۲ شب شعار می دادیم. برخی ایشان را در دوران پیش از انقلاب، فردی لوتی عنوان می کنند که به مرام‌های اخلاقی پایبند نبوده است. واقعیت چیست؟

ایشان از نظر اخلاقی، انسانی داش مشتی بود که هر کس نزد او می رفت، گرفتاریش را حل می کرد. من ۲۲ سالم بود که انقلاب شد و سید مثل پهلوان‌های قدیمی، مشکلات همه را حل می کرد و کسی را ناامید بر نمی گرداند. از لحاظ مالی هم وضعیت خوب بود و کمک‌های مالی فراوانی هم به فقرا می کرد، به بعضی‌ها جا می داد. قبیل از انقلاب خواربار می خرید و به خانواده‌های بی بضاعت می داد. به هر حال انسان همیشه هم دوست دارد و هم دشمن. بالاخره دشمنان در لباس منافقین، زهرشان را به دین و روحانیت اصیل و همه کسانی که به مردم خدمت می کنند، می ریزند. شما یقین داشته باشید تا کسی نیتش خالص نباشد، خدا به او نعمت و فرصت خدمتگذاری را نمی دهد و سید واقعا آدم مخلصی بود. وقتی کار را برای رضای خدا کردی، دیگر چه فرقی می کند که در باره‌ات چه بگویند و چه بنویسند؟ آن کسی که باید به سید عزت می داد، داد و چه مقامی بالاتر از شهادت؟ همیشه تمام زحمات مردم محل روی دوش سید بود و خورش هم در همان محل و در مغازه‌اش ریخته شد.

بعد از انقلاب هم که تا لحظه شهادت، لباس رزم را از تن در نیاورد، لباس کوماندوئی با کلاه مخصوصش

**شهید هاشمی از نظر اخلاقی، انسانی داش مشتی بود که هر کس نزد او می رفت، گرفتاریش را حل می کرد. سید مثل پهلوان‌های قدیمی، مشکلات همه را حل می کرد و کسی را ناامید بر نمی گرداند. از لحاظ مالی هم وضعیت خوب بود و کمک‌های مالی فراوانی هم به فقرا می کرد.**

**فعالیت‌ها بکنید.**

یکی از کارهایی که قبل از انقلاب انجام می دادیم، تکثیر و پخش اعلامیه‌های امام در خیابان‌های منطقه ۹ و همچنین شعار نویسی بود. سید خودش برای شعارنویسی روی در و دیوارها نمی آمد، بلکه شعارها را با صدای بلند می گفت و بچه‌ها با رنگ روی دیوارها می نوشتند. یکی از کارهای خوب سید مجتبی این بود که همه بچه‌ها را جمع و تشکیلاتی را درست کرده و سازماندهی خوبی را به راه انداخته بود.

از شعارهایی که می نوشتید، چیزی به خاطر دارید؟ بله، مرگ بر شاه/ نهضت ما حسینی‌یه، رهبر ما خمینی‌یه/ تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست. خود سید بلند دم می گرفت و شعار می داد و بچه‌ها هم پشت سر شهید، شعار می دادند. همیشه بعد از سخنرانی آیت‌الله

شروع آشنایی شما با شهید هاشمی به چه زمانی بر می گردد؟

به قبل از انقلاب. من این برادر بزرگوارمان را از قبل از انقلاب می شناختم و اهل یک محل بودیم و رفت و آمد داشتیم. از قبل از انقلاب، از مسجد وزیر دفتر که حضرت آیت‌الله خسروشاهی سخنرانی می کردند، برنامه‌های کاری‌مان را علیه شاه شروع کردیم و از آنجا بود که رفت و آمد ما زیاد شد و با سید مجتبی آشنایی کامل پیدا کردیم. سید گروهی را برای مبارزه با رژیم شاه درست کرده بود و شب‌ها در آن مسجد فعالیت می کردیم، تا یک شب ماه رمضان، آیت‌الله خسروشاهی منبر رفتند و تظاهرات شروع شد. رئیس کلانتری محلمان از غنندی نام داشت و چندین بار به خاطر تظاهرات خیابان ابوسعید و اطراف آن، او را گرفتند و باز آزاد شد.

این وقایع مربوط به سال‌های ۵۶، ۵۷ است تا اینکه انقلاب پیروز شد و ما آمدیم به کمیته منطقه ۹. سید اول مسئول مسجد حاج حسن شاپور بود و بچه‌ها را آنجا جمع کرده بود. هنوز کمیته‌های انقلاب درست نشده بودند و همه جا بحرانی و شلوغ بود. کم‌کم بچه‌ها اجتماع کردند تا اینکه به دستور امام کمیته ایجاد شد و ما همگی رفتیم به کمیته ۹ و مشغول کار شدیم. آن موقع در ساختمان پیشاهنگی سابق در خیابان بهشت بودیم که الان سازمان دیوان عدالت اداری است.

اشاره کردید که قبل از انقلاب هم همراه با شهید هاشمی فعالیت می کردید. یسادی از برخی از این



## جان بر کف و آماده شهادت بود...

«شهید هاشمی، کمیته و جنگ» در گفت و شنود شاهد

یاران با سردار جواد غنچه‌ها

درآمد

بررسی شیوه‌های رزمی فدائیان اسلام و فرماندهی شهید هاشمی، قطعاً از نگاه کسی که خود با فنون نظامی آشنایی کامل دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به ویژه که سردار غنچه‌ها آشنایی دیرین با شهید داشته و در اغلب عملیات‌ها در کنار او بوده است و لذا گفتگو با او سرشار از نکات بدیع در باره برهه مهمی از تاریخ انقلاب است.



از وقتی که از آقای خلخالی برای مواد مخدر حکم گرفت. از آنجا به بعد بود که سید با دستگیری متهم‌ها با آقای خلخالی آشنایی پیدا کرد و رفت و آمد‌ها زیاد شد. آقای خلخالی می‌آمد به کمیته و ما می‌رفتیم به ستاد مبارزه با مواد مخدر خدمت ایشان.

**فداییان اسلام چه زمانی تشکیل شد؟**  
زمانی که جنگ شروع شد، آقای خلخالی از ستاد مبارزه مواد مخدر آمد و گفت: «می‌خواهم برای جبهه تیمی درست گروه‌های نامنظمی ایجاد کنم.» در آن زمان همه به همراه شهید هاشمی به جنوب رفتیم. وقتی وارد اهواز شدیم، هواپیماهای دشمن در سطح پایین پرواز و بمباران می‌کردند. روز دوم جنگ بود و ما که اصلا جنگ نکرده بودیم و ناشی بودیم، فکر می‌کردیم با کلت می‌شود هواپیما را زد! از کمیته منطقه ۹ حدودا ۷۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر رفته بودند عملیات. مگر کل نیروهای منطقه ۹ چند نفر بودند؟

خیلی بودند، همه هم افتخاری کار می‌کردند و هیچ کس حقوق بگیر نبود. همه بسیجی بودند.

**به نوعی پیشقراول ارتش ۲۰ میلونی که امام فرمودند.**

بله، زمانی هم شدند فداییان اسلام. یکی از مسئولین پشتیبانی تشکیلات عملیاتی فداییان مستقر در جنوب کشور، حاج اسدالله صفا بود.

**می‌گویند شهید هاشمی ضابطه‌مند نبود و یک مقدار بی‌نظم بودند؟**

می‌دانید که کمیته در ابتدای انقلاب ضابطه‌ای نداشت و کسی هم حقوق بگیر نبود و همه افتخاری کار می‌کردند.

**بعد از انقلاب تا لحظه شهادت، لباس رزم را از تن در نیاورد، لباس کوماندوتی با کلاه مخصوصش را همیشه به تن داشت و حتی وقتی برای ورزش به زورخانه می‌رفت، با لباس داخل گود می‌رفت، در حالی که این رسم زورخانه نیست.**

یک سری ماندند و یک سری دیگر دنبال زندگیشان رفتند، ولی شهید هاشمی قید زندگی را زد و ایستاد و کار کرد و اگر هم گاهی اوقات گفته می‌شود که ایشان حرف شنوی نداشت، از حق و حقوق پرسنل خودش دفاع می‌کرد.

**از ورود به جبهه و روزهای نخست جنگ می‌گفتید.**  
شهر جنگ‌زده بود و مردم در حال فرار بودند. عده‌ای از نیروهای مردمی آمده بودند. لشکر زرهی ۹۲ اهواز هم در آنجا مستقر بود. به اهواز که رسیدیم، ابتدا رفتیم به استانداری و با آنها هماهنگ کردیم و قرار شد که برویم در آبادان مستقر شویم و بعد برویم خرمشهر. رفتیم آبادان نزد آقای جمی امام جمعه آبادان. بعد از استقرار

را همیشه به تن داشت و حتی وقتی برای ورزش به زورخانه می‌رفت، با لباس داخل گود می‌رفت، در حالی که این رسم زورخانه نیست.

**در روز پیروزی انقلاب، شهید هاشمی بیشتر چه فعالیت‌هایی را انجام می‌دادند؟**

روبروی مغازه سید، حسینی‌ای بود به نام آقا کوچک و آن روز، همگی در آنجا، دور او جمع شده بودیم و سید فرماندهی می‌کرد. سید هر کاری را که برای انقلاب لازم بود، در آنجا انجام می‌داد. در گرفتن پادگان شاپور، رادیو، کلانتری محل، کلانتری‌های اطراف و در جنگ‌های خیابانی، من همراه سید بودم.

**عکسی از شهید هاشمی و امام در مدرسه رفاه موجود است. آیا برای دیدار با امام رفته بودید؟**

بله، من هم آنجا بودم. بعد برای دیدن علما به قم هم رفتیم. آن موقع در کمیته منطقه ۹ بودیم و زمانی که کمیته منطقه ۹ تعطیل شد، آیت‌الله خسروشاهی فرماندهی کمیته را به عهده گرفتند و همه تحت امر ایشان کار می‌کردند. آقای خسروشاهی یک معاون انتظامی داشتند به نام آقای رستمی و ایشان هم یک جانشین داشت به نام آقای هاشمی و با هم کار می‌کردند. اموری از قبیل کارهای ستاد و امنیت شهر و امنیت اجتماعی را با سید انجام می‌دادیم. سید هیچ شبی به خانه نمی‌رفت و هر شب تا صبح با ما بود. صبح‌ها هم تا زمانی که در کمیته بود، سر کار و مغازه خودش نمی‌رفت. وقتی از جنگ برگشتیم، رفت سر مغازه‌اش، ولی اکثرا در کمیته بود و در همان ساختمان پیشاهنگی می‌خوابید. روزها یک ساعتی به محل می‌رفت و سری به مغازه و خانه‌اش می‌زد، ولی اکثر مواقع در کمیته بود.

**وظیفه اصلی شهید در کمیته چه بود؟**

سید در کمیته مسئول خانه‌های تیمی و درگیری‌های خیابانی بود. او در همه گرفتاری‌های اوایل انقلاب مثل حمله به کمیته‌ها، شلوغ کردن کمیته‌ها و ماجرای خیابان ولیعصر که روغن ریختند و آتش‌بازی راه انداختند، ماموریت پیدا کرد که مقابله کند.

**ماجرای آتش‌سوزی خیابان ولیعصر چه بود؟**

سال بعد از پیروزی انقلاب، منافقین تظاهرات و سهم‌خواهی کردند. اینها در خیابان ولیعصر، درگیری ایجاد کردند و مغازه‌ها را آتش زدند و تظاهرات کردند و دستور دادند که همه مغازه‌هایشان را ببندند. بعد توی خیابان روغن ریختند که پاسدارها و ماشین‌هایشان لیز بخورند. سید در ابتدای خیابان ولیعصر از ماشین پیاده شد و با نیروهای تحت امرش پیاده آمدند بالا و بساط منافقین را جمع کرد.

از دیگر کارهای شهید هاشمی، همکاری با آیت‌الله خلخالی در زمینه مبارزه با مواد مخدر بود. کمیته درگیری‌های زیادی با قاچاقچیان داشت. یکی از حرکت‌های خوب سید در پارک ملت بود. یک سال بعد از انقلاب، پشت پارک ملت ده‌های فساد ایجاد کرده بودند. سید و بنده، تحت فرماندهی آقای خلخالی آنجا را جمع‌آوری کردیم. یک روز آقای خلخالی از شهردار بولدورز خواست و آنجا را صاف کردیم.

**مگر حوزه فعالیت شما منطقه ۹ نبود؟**

چرا، ولی ما در حوزه استحقاقی خودمان، از همه حوزه‌های تهران فعل‌تر بودیم، به همین خاطر، آقای خلخالی به ما یک حکم سراسری برای جمع‌آوری قاچاقچیان داده بود و می‌توانستیم اقدام و به دادگاه انقلاب کمک کنیم. می‌شود گفت تقریبا بازوی اجرایی عملیاتی آنها بودیم.

**شهید هاشمی از کی با آیت‌الله خلخالی آشنا بود؟**

نیروها، برای جنگ رفتیم به خرمشهر. آنجا سازماندهی و در هتل کاروانسرا مستقر شدیم.

**شما از روز اول به لحاظ پشتیبانی مشکلی نداشتید؟**  
خیر، سید از طریق امام جمعه پیگیری می‌کرد و دنبال سلاح بود. هر منطقه فرماندهی داشت، فرمانده ما سرهنگی بود که نامش را به یاد ندارم.

در خرمشهر عده‌ای از بچه‌ها به شهادت رسیدند. بعد از آنکه خرمشهر محاصره شد، ما آمدیم عقب. با بچه‌های سپاه خرمشهر و آبادان هماهنگ بودیم و به ما سلاح می‌دادند. سلاح به اندازه‌ای بود که به همه برسد. در لشکر ۹۲ زرهی اهواز یک سری سلاح دادند و مقداری سلاح هم خودشان رفتند تهیه کردند و بچه‌ها را مسلح کردند و اسلحه ژ-۳ دادند. کم‌کم که جنگ شدت گرفت، کلاش و امکانات دیگری را هم گرفتیم.

**شما در روزهایی که خرمشهر درگیر جنگ بود، وارد آنجا شدید، از نوع دفاع و کیفیت دفاعی برای ما توضیحاتی بدهید. امروز به عنوان یک درجه‌دار نظامی آشنا با اصول نظامی گری، نگاهتان به آن شیوه‌ها چیست؟**

ما کوچه به کوچه می‌جنگیدیم. زمانی که بچه‌ها به جبهه آمدند، از جانشان مایه گذاشتند و زیاد به فنون جنگی آشنا نبودند. میدان درگیری با دشمن به قدری نزدیک بود که حتی وقتی بچه‌ها تیر می‌خوردند، می‌توانستیم به راحتی آنها را با دست بکشیم عقب. سیستم نظامی‌ای نبود و گردان و گروهانی وجود نداشت. همه یکی بودند و با دشمن می‌جنگیدند. حتی نیروهای مخصوص نیرو دریایی پا به پای ما ایستادند و جنگیدند، ولی دشمن همه چیز داشت، توپخانه حمایتش می‌کرد و حتی آنها برای هر یک نفر از ما، توپ ۱۰۶ استفاده می‌کرد. این قدر امکانات داشتند، ولی ما مهندسی خاصی نداشتیم، تا اینکه کم‌کم فهمیدیم نظامی‌گری چیست. همه داوطلبانه به جنگ آمده بودند. ما اصلا خدمت نرفته بودیم که بخواهیم بدانیم جنگ چیست.

**شهید هاشمی در کمیته مسئول خانه‌های تیمی و درگیری‌های خیابانی بود. او در همه گرفتاری‌های اوایل انقلاب مثل حمله به کمیته‌ها، شلوغ کردن کمونیست‌ها و ماجرای خیابان ولیعصر که روغن ریختند و آتش‌بازی راه انداختند، مأموریت پیدا کرد که مقابله کند.**

داشتیم، روزهای سه‌شنبه دعای توسل داشتیم، دعای کمیل، هم در جبهه‌ها و هم در هتل کاروانسرا برگزار می‌شد. نماز جماعت حتما در هتل برگزار می‌شد. به یاد دارم که چند روحانی آمده و آموزش قرآن گذاشته بودند. خود شهید هاشمی هم مداحی می‌کرد. دعای کمیل و زیارت عاشورا را حفظ بود.

از ارتباط شهید هاشمی و شهید چمران نکاتی را ذکر کنید.

شهید چمران یکی دو مرتبه آمدند منطقه و صحبت کردیم. قبل از آن در کردستان با ایشان بودیم. آشنایی آنها از کردستان بود. کمیته منطقه ۱ و همه ستادها برای پاکسازی کردستان، نیرو فرستاده بودند. آن موقع سرهنگ فلاحی که بعدا سرتیپ شد، فرمانده یکی از پادگان‌ها بود. ماه مبارک رمضان به پساوه، مریوان، سنندج و... رفتیم. شهید هاشمی در تمام این مراحل بود و فرماندهی می‌کرد. شهید چمران را از آنجا شناختم. در جاهای مختلفی گفته شده که شهید هاشمی معاون شهید چمران بوده است. آیا این مسئله صحت دارد؟

در مورد جنگ‌های نامنظم در خرمشهر و آبادان صحت دارد. شهید چمران به سید نمایندگی داده بود. آن موقع که شهید چمران وزیر دفاع بودند، کاخ نخست‌وزیری جزو منطقه استحقاقی منطقه ۹ بود.

در زمانی که در آبادان و خرمشهر بودید، ارتباط فرماندهی هم با شهید چمران داشتید؟

بله، سید هر کاری که می‌خواست انجام بدهد، با شهید چمران هماهنگ می‌کرد، چون ایشان فرمانده جنگ‌های نامنظم بودند. سید معاون شهید چمران در منطقه جنوب بود.



**تسلط داشت؟**  
آن قدر با سید هماهنگ بودند که هر فرمانی که صادر می‌شد همه با هم اجرا می‌کردند و هیچ مشکلی با هم نداشتند.

**هتل پرشین و هتل کاروانسرا از نظر پشتیبانی با هم تفاوتی نداشتند؟**

چرا، آنها قوی‌تر بودند. گروه شهید هاشمی در ابتدا هیچ چیز نداشت. آقای خلخالی آمد و حکم داد که از خانه‌های مردم هر چیزی که می‌توانید بردارید و غذا درست کنید و به بچه‌ها بدهید. بعدها کم‌کم امکانات خوب شد و مشکل خاصی نبود.

**چرا نام شهید هاشمی و ذوالفقاریه با یکدیگر گره خورده است؟**

شهید هاشمی در آنجا در دو شب، عملیات موفقی کرد و آنجا را پس گرفت. ذوالفقاریه از نظر استراتژیک خیلی مهم بود. الان بعد از ۲۳ سال وقتی وارد منطقه بشویم، می‌فهمیم که منطقه چقدر اهمیت داشت.

**از برگزاری نمازهای جماعت در سنگرهای فدائیان اسلام چه خاطره‌ای دارید؟**

شهید هاشمی برای نماز جماعت خیلی اهمیت قائل بود و حتی روزهای جمعه که

دو یا سه صف بیشتر نماز نمی‌آمدند، همه بچه‌ها را به خط می‌کرد و به نماز جمعه می‌برد. چندین بار هم آقای جمی از ایشان خواست قبل از نماز جمعه درباره بحران منطقه و کارهایی که انجام می‌شد، صحبت کند. ما در نمازها هم خیلی شهید و زخمی دادیم، مثل حاج بهروز صفاری و حاج آقا سماواتی که در حین نماز مجروح شدند و پای آقای سماواتی قطع شد.

**آیا برنامه دعا هم داشتید؟**  
بله جمعه‌ها دعای ندبه

داشتیم، زیارت عاشورا

**چه شد که از خرمشهر عقب نشینی کردید؟**

دشمن وارد شد و کم‌کم شهر را تسخیر کرد و ما نتوانستیم مقابله کنیم. می‌گفتند لشکر ۷۷ خراسان می‌آید، لشکر زرعی آبادان می‌رسد، ولی خبری نبود. ما دیگر توان نداشتیم. خیلی از بچه‌ها به شهادت رسیدند و ما حتی نتوانستیم جنازه‌هایشان را برگردانیم، آن قدر موج انفجار، بچه‌ها را گرفته بود که نمی‌توانستیم کاری را انجام بدهیم.

**رابطه شهید هاشمی با شیخ شریف چگونه بود؟ فرماندهی با چه کسی بود؟**

با هم خوب بودند فرماندهی با شهید هاشمی بود. از بازدید بنی‌صدر در خرمشهر چیزی به یاد دارید؟  
بله، سید مجتبی هاشمی طرفدار پر و پا قرص روحانیت بود و جانش را برای روحانیت می‌داد. بنی‌صدر که آمد، سید مجتبی اصلا تحویلش نگرفت.

سید، زیاد از او خوشش نمی‌آمد. یک سری امکانات نظامی هم از بنی‌صدر درخواست شد که گفت نمی‌دهم!

**از رابطه فدائیان اسلام با ارتش خاطره‌ای به یاد دارید؟**

رابطه شان خیلی خوب بود. فرمانده آنها سرهنگ شکرریز، از طرف ستاد عملیاتی کل، فرمانده جنگ آبادان و هماهنگ کننده کل نیروها اعم از کمیته، مردم و ارتش بود. خیلی هم رابطه خوبی با شهید هاشمی داشت و من دیده بودم که نامه برای هم می‌دادند و در جلسات جنگ با هم شرکت می‌کردند. سرهنگ کیفر هم فرمانده لشکر ۷۷ بود.

**نوع رابطه بچه‌های سپاه با فدائیان اسلام چطور بود؟**

رابطه شان خیلی خوب بود، خیلی امکانات خیلی به ما می‌دادند و کمک می‌کردند.

**آیا شهید هاشمی و شهید جهان‌آرا با هم رفاقت داشتند؟**

بله، خیلی با هم رفیق بودند، چون تمام نیروهای جهان‌آرا در میدان بودند و ما نیروهای کمکی جهان‌آرا بودیم.

**آیا شهید جهان‌آرا روی نیروهای فدائیان اسلام**







**در جبهه‌ها هم جانش در کف دست‌هایش بود. شما جوان‌ها هنوز نمی‌دانید که جنگ چه بوده. جنگ خیلی کار مهمی بود. الان که می‌نشینیم و فکر می‌کنیم که در جنگ چه کارهایی کردیم، می‌بینیم که عقلمان نمی‌رسد که بخواهیم دوباره انجام بدهیم.**

**در عکس‌ها خیلی دیده‌ایم که فدائیان اسلام با شلوار کردی بوده‌اند؟**

در گرمای ۵۰ درجه اهواز و آبادان، همه شلوار کردی یا شلوار نظامی گشاد می‌پوشیدند که بتوانند کار کنند. خود کمیته‌ای‌ها هم این‌طور بودند. این حرف‌ها چیست؟ اینها می‌خواهند قضیه را لوث کنند.

**می‌گویند کسانی را که سپاه و ارتش نمی‌توانستند جذب کنند، سید مجتبی جذب می‌کرد؟**

یک سری از بچه‌ها که می‌آمدند جبهه، سپاه شکل گرفته بود و آنها آدم‌هایی بودند که سپاه نمی‌توانست در جنگ‌های نامنظم آنها را به کار بگیرد. نیروئی که می‌آمد منطقه، یا می‌رفت سپاه و یا می‌رفت فدائیان اسلام.

**میدان تیر آبادان چه اهمیتی داشت؟**

دشمن می‌خواست از میدان تیر آبادان وارد و از رودخانه رد شود و به میدان تیر بیاید و ما فشار می‌آوردیم و نمی‌گذاشتیم. فدائیان اسلام در مقطعی نقش بسیار ویژه‌ای را در خرمشهر و آبادان ایفا کردند، تا جایی که حضرت امام وقتی که پیام تبریک فرستادند، از فدائیان اسلام نام می‌برند.

داشت. انسانی با کردار خوب و برخورد‌های انقلابی بود، حتی بچه‌های کمیته را جمع و نصیحت می‌کرد. برای بچه‌ها سخنرانی‌های خوبی می‌کرد. به یاد دارم یکی از بچه‌ها که به شهادت رسیده بود، خیلی فعالیت کرد که خنمی را برای او برگزار کند. تشییع جنازه‌های باشکوهی را برگزار می‌کرد. خیلی زحمت می‌کشید. در جبهه‌ها هم جانش در کف دست‌هایش بود. شما جوان‌ها هنوز نمی‌دانید که جنگ چه بوده. جنگ خیلی کار مهمی بود. الان که می‌نشینیم و فکر می‌کنیم که در جنگ چه کارهایی کردیم، می‌بینیم که عقلمان نمی‌رسد که بخواهیم دوباره انجام بدهیم. ما نمی‌دانستیم مین چیست و آن را بر می‌داشتیم و می‌انداختیم گردنمان! الان از نظر نظامی می‌توانیم بفهمیم که چه کار خطرناکی انجام می‌دادیم و نه تنها خودمان را به کشتن می‌دادیم که دیگران را هم به خطر می‌انداختیم. بعدها کم‌کم فهمیدیم جنگ یعنی چه.

ما وقتی با تانک رویرو می‌شدیم، نمی‌دانستیم کجای تانک را بزنیم؟ کلاهکش را بزنیم و یا زنجیرش را. عقلمان نمی‌رسید و تانک را با ۳ می‌زدیم. بعد از روزهای اول و دوم، نظامیانی که آنجا بودند ما را راهنمایی کردند. در آن زمان سپاه هنوز جان نگرته بود و تکاورهای ارتش بودند که واقعا ما را راهنمایی کردند. اینها پا به پای ما می‌آمدند. حتی تکاورها می‌پرسیدند شما کجا آموزش دیده‌اید؟ می‌گفتیم ما اصلا آموزش ندیده‌ایم. توی وجود ما ترس نبود، ما آمده بودیم از دین و ناموسمان دفاع کنیم. یک صحنه را به یاد دارم که به یک ارتشی گفتیم برو تا میدان تیر و او نمی‌رفت. من و سید مجتبی تا میدان تیر رفتیم و برگشتیم. الان که فکر می‌کنیم چرا و چگونه این حرکت را انجام دادیم؟ خودمان هم در می‌مانیم. رفته بودیم شناسایی کنیم. اگر به یک آدم نظامی می‌گفتیم برو شناسایی، نمی‌رفت. شناسایی را شب می‌روند نه روز. شب‌ها که می‌روید با یک دیده‌بان، نهایتاً ۲ تا رویرو می‌شوید، ولی ما وسط روز و زیر گلوله باران توپ‌های عراقی رفتیم.

**این ترسیدن شما به خاطر بی‌اطلاعی بود؟**

بله، ارتشی‌ها می‌دانستند وضعیت به چه صورت است و این کار را انجام نمی‌دادند. ما وقتی بر می‌گشتیم، همه ما را تشویق می‌کردند. اگر بخواهیم همه خاطرات را یک به یک بیان کنیم، باید ۳ الی ۴ کتاب بنویسیم. ■

**چه اتفاقی افتاد که فدائیان اسلام جمع شد؟**

دیگر همه چیز سازماندهی شده بود و نمی‌شد کمیته ۱۶ دسته و گروه داشته باشد. کمیته انقلاب اسلامی لشکری درست کرد به نام لشکر روح‌الله که اعضایش همه کمیته‌ای بودند. بعد ما در سال ۶۱/۲/۲۰ رفتیم به سپاه پاسداران و استخدام شدیم. اکثر بچه‌ها هم رفتند سپاه و دیگر فعالیت فدائیان اسلام تمام شد. ما هم تا آن زمان کمیته‌ای بودیم و اگر می‌گفتند برگردید، بر می‌گشتیم. کارهای پشتیبانی هم با آقای خلخالی بود.

**آقای رفیعی و یا آقای عبدخدایی گروه دیگری را رهبری می‌کردند. آیا اینها هم از فدائیان اسلام پشتیبانی می‌کردند؟**

اصلا در این زمینه‌ها اطلاع نداشتیم. ما فقط فکر جنگ بودیم و اصلا اسم فدائیان اسلام برای ما اهمیت نداشت. فدائیان اسلام بود، ولی اصلا رابطه‌ای به آن صورت نداشتیم.

**آنها ستاد اعزام نیرو داشتند؟**

بله و عده‌ای می‌آمدند و اسم می‌نوشتند، ولی وابسته به آنجا نبودند. تنها یک ستاد پشتیبانی بود که آقای خلخالی از طریق حاج آقا صفا می‌فرستادند منطقه.

**شهید هاشمی بعد از انحلال فدائیان اسلام چرا دیگر به جبهه برنگشت؟**

مشغول کسب و کارش بود. همیشه در تظاهرات ۲۲ بهمن شرکت می‌کرد و نماز جمعه‌هایش ترک نمی‌شد. حتی چندین بار دعای ندبه بهشت زهرا هم با هم رفتیم. گاهی هم او را می‌دیدم، زنگ می‌زدیم و احوال‌پرسی می‌کردیم.

**بعد از جنگ، فدائیان اسلام با شهید هاشمی رابطه رسمی داشت؟**

اصلا، همه جزو سازمان شده بودند.

**در سال ۶۴ تقریباً امنیتی نسبی در کشور حاکم شده بود. چرا منافقین ایشان را ترور می‌کنند؟**

سیداسمش در خانه‌های تیمی و مبارزه با ضدانقلاب بود. دشمن را هیچ وقت نباید دست کم گرفت.

**از ویژگی‌های اخلاقی شهید هاشمی نکاتی را بیان کنید.**

از نظر رفتار، جوانمرد بود و رفتار خوبی با مردم

